أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

عرض شد مورد و موضع اوّل برای حكم، طبیعت خارجی آن، طبیعتی كه یا مورد رغبت مكلف است یا مورد انزجار مكلف است، نفس طبیعت خارجی است از اعمال و افعالی كه مكلفین آنها را در خارج انجام می دهند. در اینجا ایشان می فرمایند كه محتوای عامّ‌ صیغ، آن محتوای عامّ یا وعید بر فعل است یا وعید بر ترك است، اگر نهی باشد وعید بر فعل است، اگر امر باشد وعید بر ترک است، چرا حالا وعید است؟ به جهت اینكه تا وعید بر فعل یا ترك نباشد، داعی برای انجام و ترك در مكلف پیدا نمی شود، اگر مولا صرفاً بگوید كه انجام بده و پشت سرش وعید بر ترك نگذارد، در این صورت مكلفین انجام نمی دهند، فقط می گویند گفته انجام بده یا انجام نده؛ بناءً علی هذا اعتباری كه شارع می كند در اینجا، آن اعتبار اضافۀ بر بعث و زجر، وعید بر فعل و وعید بر ترك هم هست به عنوان پشتوانۀ برای امر ونهی او. ولی اگر نه، خود فعل یا خود امر و نهی، اینها فقط دلالت بر بعث و زجر كنند و وعید از او استفاده نشود، در این صورت خب این بعث و زجر در تمام صیغ امریه و نهییه وجود دارد حتّی در مواردی كه امرِ عقیب حذر است یا نهی عقیب امر است، در تمام این موارد كه دلالت بر حكم تكلیفی ندارد بلكه ارشاد به رفع امر یا رفع نهی است در اینجا هم بعث و زجر وجود دارد ولیكن وعید بر فعل یا وعید بر ترك نیست و یا اوامر ارشادیه ای كه مانند يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ…. ﴿النساء، ٥٩﴾ یا وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِيهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِينٌ ﴿النساء، ١٤﴾ و امثال ذلك كه اینها نفس اوامر و نواهی، اینها داعویت بر فعل و بر ترك ندارد بلكه ارشاد به اوامر و نواهی مولویۀ نفس الامریه هستند، در اینجا ما می بینیم وعید بر فعل یا وعید بر ترك نیست بلكه اینها ارشاد به آن اوامر و نواهی هستند، خودشان فی حدّ نفسه موجب ثواب و یا موجب عقاب نیستند؛ در این طور موارد، در اینجا بعث و زجر هست اما وعده و وعیدی در كار نیست.

از اینجا ما استفاده می كنیم كه چنانچه یك مبادیی قبلاً وجود داشته باشد كه آن مبادی و مقدمات موجب یك نوع ارتباطی بین مكلف و بین آن حكم، قبلاً بوده، آن محتوای عام كلام، آن محتوا به همان مبادی بر می گردد؛ فرض كنید كه اگر سابقاً امری بود و ارتباطی بین مكلف و بین آن حكم كه عبارت از آن امر است برقرار بود، حالا این نهیی كه به آن موضوع تعلق می گیرد، این موجب وعده و وعید بر ترك و فعل نمی شود بلكه همان رفع حذر را در آنجا می كند یا رفع امر را در آنجا می كند كه موجب إباحه هست یا اینكه اگر مبادی، مبادیی بود كه بین مكلف و بین آن حكم قبلاً ارتباط برقرار بود و این اوامر ناظر به آن مبادی است مانند اوامر ارشادیه، در این صورت محتوای این صیغ امر و نهی، وعده و وعید بر فعل و بر ترك نیست.

حالا اگر هیچ گونه مبادی مسبقه ای وجود نداشت برای مكلف بین این و بین آن، در این صورت شارع جعل می كند وعید بر فعل و وعید بر ترك را از باب امر مولوی و از باب تكلیف مولوی. پس اگر چنانچه ما قبلاً مبادی داشته باشیم، محكَّم حمل صیغه است بر همان مبادی، چه ارشادیه و چه فرض كنید كه رفع عقیب امر، فرض كنید كه من باب مثال در باب علم به یك امر یا در باب توهّم یك امر، در آنجا این مواردی كه می آیند كه امر ونهی در اینجا، امر ونهی مولوی نیست بلكه رفع وجوب می كند یا رفع حذر را می كند.

پس در وهلۀ اوّل ما باید نگاه كنیم و ببینیم آیا مناسباتی در اینجا وجود دارد یا ندارد. اگر مناسباتی وجود نداشت كه امر را حمل بر ارشاد كنیم یا حمل بر همین مطالبی را كه عرض شد، آن وقت نوبت می رسد به اینكه پس در اینجا وعید بر فعل و وعید بر ترك وجود دارد، بناءً علی هذا آنچه كه ایشان می فرمایند كه در السنۀ اصولیین متداول و مشهور است كه اصل اوّلی در اوامر و نواهی، آن اصل، امر مولوی و تكلیف وجوبی و یا تحریمی است، این اصل اولی مخدوش است بلكه اصل اولی در اینجا حمل اوامر و نواهی بر ارشاد است به جهت اینكه ارشاد یك معونۀ زائدی اضافۀ بر نفس بعث و زجر ندارد امّا حمل امر و نهی بر وعید بر فعل و وعید بر ترك این معونۀ زائدی را می خواهد، این جعل دیگری می خواهد از طرف شارع در صورت نبودن آن مبادی، جعل بشود وعید بر فعل یا وعید بر ترك، ولی در اوامر ارشادی ما یك چنین جعلی را لازم نداریم بلكه نفس طبیعت خود اوامر و نواهی، اینها موجب ارشاد به إطاعت امراللَه و ترك از منهیّات هستند كه در جلسۀ گذشته عرض شد كه حمل اوامر و نواهی بر ارشاد این نیاز به معونه دارد بلكه نفس خود آن امر، از آن انتزاع وعید بر فعل و وعید بر ترك خواهد شد و دیگر نیازی به چیزی نداریم؛ این حكم عقل است بر اینكه در صورت تخطّی در اینجا وعید بر فعل یا وعید بر ترك است، شارع نیامده در اینجا جعل بكند، شارع فقط بعث و زجر را جعل می كند؛ نه حمل امر بر ارشاد به دست شارع است و نه حمل امر و نهی بر رفع وجوب و رفع حذر به دست شارع است.

به عبارت دیگر كاری را كه شارع انجام می دهد إلقاء اوامر و إلقاء نواهی عندالمخاطب است، به مخاطب اوامر و نواهی را إلقاء می كند، مخاطب در اینجا می آید این اوامر و نواهی را تجزیه و تحلیل می كند، اگر مورد، مورد امر بعد از حذر است، این موجب إباحه است این را شارع دیگر نمی آید بگوید، شارع دیگر جعل نمی كند، اگر مورد، مورد نهی بعد الامر است، بنابراین این خودش انتزاع اباحه است، شارع جعل نمی كند، اگر مورد، مورد ارشاد است مانند يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ مِنْكُمْ … ﴿النساء، ٥٩﴾ یا وَ إِذِ اِسْتَسْقىٰ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اِضْرِبْ بِعَصٰاكَ اَلْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اِثْنَتٰا عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنٰاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اِشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿البقرة، ٦٠﴾ وَ اُذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفٰاءَ مِنْ بَعْدِ عٰادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي اَلْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهٰا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ اَلْجِبٰالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلاٰءَ اَللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿الأعراف‌، ٧٤﴾ وَ يٰا قَوْمِ أَوْفُوا اَلْمِكْيٰالَ وَ اَلْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ وَ لاٰ تَبْخَسُوا اَلنّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿هود، ٨٥﴾ وَ لاٰ تَبْخَسُوا اَلنّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿الشعراء، ١٨٣﴾ وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخٰاهُمْ شُعَيْباً فَقٰالَ يٰا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ اُرْجُوا اَلْيَوْمَ اَلْآخِرَ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي اَلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿العنكبوت‌، ٣٦﴾ یا وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِيهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِينٌ ﴿النساء، ١٤﴾ این دیگر در اینجا معلوم است که این اوامر و نواهی ارشادی هستند. شارع نمی آید در اینجا جعل كند، به عبارت دیگر شارع نمی آید جعل حكم تكلیفی بكند و آن را إلقاء بكند،كاری كه شارع می آید می كند این است كه می آید حكم را بر اساس یك موضوعی یا اثبات می كند یا می آید نفی می كند، اثبات و نفی آن یا به صورت امر و نهی است یا به صورت اثبات و نفی و جملۀ إخباریه است، حالا این آقای مخاطب در اینجا می آید خودش تجزیه و تحلیل می كند، می گوید اگر به صورت امر و نهی است این دلالت بر وجوب و اینها دارد یا اینكه دلالت بر كراهت و اینها دارد، اگر به صورت نفی و اثبات است این دلالت بر تأكید دارد، تمام اینها قوانینی است كه عرف و محاوره برای حمل كلام مولا، آن قوانین را می آید جعل می كند و حتّی خود مولا هم ممكن است از این خبر نداشته باشد؛ این را عرف می آید انجام می دهد، مخاطب انجام می دهد.

كاری كه مولا می كند این است كه بیاید این امر یا نهی را إلقا بكند، آیا اینكه شارع پشت این قضیه وعید را جعل كرده، وعیدی نیامده جعل بكند؛ مخاطب می فهمد اگر مولا یك امری را از عبد خواست، عبد باید انجام بدهد؛ انجام نداد عقل می گوید فهو یعد عاصیاً فیستوجب العقاب؛ این را عقل می آید التزام می كند، شارع نمی آید این را جعل بكند، كاری را كه شارع می آید بكند این است كه می آید می گوید آقا این كار را انجام بده، تمام شد، من وظیفه ام را انجام دادم رفتم كنار، مخاطب هم یك وظیفه دارد. بر اساس عرف باید ببیند آیا این امر شارع، امر مولوی است؟ ارشادی است؟ وجوب است؟ استحباب است؟ حرمت است؟ كراهت است؟ اینها دیگر به دست شارع نیست، این دیگر به دست مخاطب است، مخاطب است و قرائن، مخاطب است و مناسبات، مخاطب است و آنچه را كه از ذهنیات پیش مخاطب وجود دارد. می آید همه را روی همدیگر می سنجد یا حكم به وجوب می كند یا حكم به استحباب می كند، به حرمت می كند، به كراهت می كند، تمام اینها دیگر دست مخاطب است، وعید بر فعل و وعید بر ترك هم یكی از آن انتزاعاتی است كه مخاطب این را بر اساس إلقاء اوامر و نواهی به دست می آورد.

همان طور كه ما در باب وجوب گفتیم كه وجوب، نیازی به قرینۀ زائد ندارد بلكه استحباب و سائر موارد نیاز به قرینه دارند، همان طوری كه ما در بحث تعیین و تخییر در آنجا گفتیم كه تعیین، نیاز به قرینه و معونۀ زائدۀ بر اصل إلقاء اوامر ندارد، بلكه تخییر نیاز به معونۀ زائد دارد، همین طور در وعید بر فعل و وعید بر ترك هم، این نیاز اصلاً به جعل شارع ندارد، وقتی كه شارع بیاید یك حكمی را إلقا بكند، خود مخاطب می بیند كه باید این كار را انجام بدهد یا باید ترك بكند، انجام نداد كتك می خورد، این دیگر نیازی به جعل شارع ندارد، دیگر در اینجا عقل حاكم است به اینكه اگر شما امر مولا را اتیان نكردید، شما تُعَدُّ عاصیاً می شوید، وقتی كه تعد عاصیاً یستوجب العقاب، دیگر دو دوتا چهار تا است، صغری و كبری و نتیجه است.

هذا واجبٌ و هر واجبی یوجب الاتیان الفعل، این یك مقدمه، فیجب اتیان هذا الفعل، بعد ما این نتیجه را صغرای برای یك قیاس دیگر قرار می دهیم، هذا یجب اتیانه فان لم یجب اتیانه فتعد تارك عاصیاً، فیعد تارك هذا الفعل عاصیاً، فرض كنید كه نتیجه را باز ما صغرای برای یك قیاس دیگر قرار می دهیم، هذا یعد عاصیاً و كلّ من یعد عاصیا فیستوجب العقاب، پس این وعدۀ بر فعل و این حرفها، اینها قیاساتی است كه ذهن و عقل می آید این قیاسات را بر اساس یكدیگر قرار می دهد و اصلاً شارع هم می رود پی كارش، شارع می گوید این را انجام بده و می رود پی كارش، حالا تو هر طوری می خواهی قضاوت كن، حمل بر ارشادی می خواهی بكنی بكن، حمل بر مولوی می خواهی بكنی بكن، مراتب مولوی از حرمت و كراهت، از وجوب و فعل، هر كدام را می خواهی انجام بدهی انجام بده، فرض كنید نهی بعد الامر است، حمل بر اباحه می خواهی بكنی بكن، امر بعد ازنهی یا توهم حذر است حمل بر اباحه می خواهی بکنی بکن، اینها دیگر دست من نیست، من آمدم حرفم را گفتم و رفتم، مخاطب است و زمینۀ برای حمل اوامر و نواهی بر هر موردی كه باید حمل بكند، بنابراین وعید بر فعل و... ،اینها اصلاً داخل در جعل شارع نیست كه شارع بیاید...، چطور اینكه موارد بالا و محتویات بالا كه امر عقیب الحذر حمل بر اباحه بشود و اینها، اینها هیچ كدام دست شارع نیست. دست مخاطب است؛ این اشكال اوّل.

اشكال دوّم اینكه اصلاً شما كه آمدید وعید بر فعل و وعید بر ترك را مجعول و محتوای عام بر صیغ دانستید، وعید بر فعل وترک که اصلاً محتوا نیست، چه کسی گفته این محتوا است؟ آنچه كه محتوای صیغ هست، الزام بر فعل و الزام بر ترك است و این هم از اصل صیغه و مقتضای صیغه، انتزاع می شود. وقتی كه مولا بیاید یك امری را بر مخاطب القا بكند انتزاع الزام می شود، وعید بر ترك دیگر از كجا در آمد؟ ما دیگر وعید بر ترك مگر می خواهیم كه اگر انجام ندهی پدرت را در می آورم؟ به داعی وعید بر ترك است كه مكلف می رود انجام بدهد، به داعی وعید بر فعل است كه مكلف این را انجام نمی دهد، اگر خمر را بنوشی، شرب خمر وعید بر فعل دارد، پدرت را در می آوریم، مگر پدرت را در می آوریم باعث می شود كه مكلف انجام بدهد؟ مگر پدرت را در می آوریم باعث می شود كه مكلف برود یك امری را انجام بدهد؟ نماز بخواند؟ اوامر و نواهی كه اینها حمل بر موضوعات می شوند، اینها حمل بر موضوعات می شوند به نحو اطلاق، بر اساس رتبه ای كه مكلفین دارند، خود آن مكلفین انتزاع این محتوای عام را می كنند از اوامر، یك مكلفی است كه تا چوب بالای سرش نباشد انجام نمی دهد، در اینجا عقل وعید بر فعل و وعید بر ترك را إقتضا می كند. یك مكلفی است، نه، می گوید بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك، وعید بر فعل و وعید بر ترك نداریم در كار، یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام نماز كه می آید انجام می دهد به حساب وعید بر ترك می آید انجام می دهد؟ اگر انجام ندهد مستوجب عقاب است؟ یا اولیاء و بزرگان كه اینها می آیند ترك محرّمات می كنند بر اساس وعید بر فعل است؟

سؤال: این نفی دلیل نمی کند

جواب:نه، هیچ این حرفها نیست، چون امر مولا آمده من انجام می دهم، انجام می دهم این را و لو مولا من را در جهنّم هم ببرد، آنها این حساب را می كنند، من انجام نمی دهم این حرام را و لو اینكه مستوجب ثواب هم نشوم، نشوم؛ نه اینكه داعی بر فعل وعید بر ترك است و نه اینكه داعی بر نهی وعید بر فعل است، وعیدی در كار نیست، امر و نهی مولا است والسّلام، تمام شد و رفت. این وعید بر فعل و وعید بر ترك مال عوام است، عوام هستند كه از باب تجارت و مرابحه و داد و ستد می آیند اوامر و نواهی را انجام می دهند، امّا غیر عوام، آن كسانی كه در مرتبۀ بالا قرار گرفته اند اصلاً وعیدی در مرتبۀ آنها نیست. فرض كنید كه اگر مولا به آنها بگوید اگر این را انجام ندهی من عقابت هم نمی كنم، باز خودش را ملزم می داند به انجام دادن، اگر بیاید بگوید...

از مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه نقل می كنند كه می گفتند حالی در ایشان پیدا شده بود و به ایشان گفته بودند ما سلطنت عالم را به شما می دهیم و از مقام و موقعیتتان هم هیچ كم نمی كنیم، از مقام و موقعیتتان هم هیچ كم نمی كنیم! ایشان فقط گفته بودند كه من نپذیرفتم و نپذیرفتن نه به خاطر اینكه من...، نپذیرفتم به خاطر اینكه من دیدم حوصلۀ دردسر را ندارم! حوصلۀ دردسر را ندارم!

آیا اینها بخاطر وعید بر فعل و وعید بر ترك آن وقت می آیند عبادات را انجام بدهند؟ در حالی كه می گویند ما از شما ...

امر و نهی مولا را، امر و نهی الزامی می دانند تمام شد و رفت. مولا گفت انجام بده ما انجام می دهیم، وعید بر ترك دیگر این از كجا آمد؟ انتزاع امتثال است از القاء اوامر و نواهی مولا، همین تمام شد و رفت.

بنابراین یا باید شما در اینجا بگویید كه اوامر و نواهی تقسیم می شوند به ملقیات بر عوام یا بر خواص که در آنجا اوامر و نواهی نداریم كه این خلاف است. نخیر، تكلیف هم بر عوام است هم بر خواص، لا شك و لا شبهه. همان طوری كه صلاة بر عوام وضع شده است همین طور صلاة بر پیامبر اكرم و ائمه علیهم السلام هم وضع شده، یك وجوب و بدون هیچ فرقی؛ همان طوری كه نهی از محرمات بر عوام است همین طور نهی از محرمات بر خواص هم هست كه ائمه و اینها باشند، فرقی نمی كند، تكلیف فرقی نمی كند. منتهی صحبت در این است كه داعی بر اتیان تكلیف چیست؟

یك وقت داعی ترس از جهنّم و عقاب است، یك وقت داعی رغبت به نعیم و جنّات و حور و قصور است؛ گفت:

زاهد از تو حور می خواهد، قصورش بین به جنّت می گریزد از دَرَت یا ربّ، شعورش بین

مسألۀ داعی برای اتیان و ترك، آن داعی یك مسألۀ دیگر است؛ ولی صحبت در این است كه آیا مولا در القاء اوامر و نواهی، جعل وعید بر فعل كرده یا نكرده؟ این از كجاست؟ ما هیچ دلیلی نداریم که مولا گفته انجام بده اگر انجام ندادی من عذابت می كنم. اینی كه ما در آیات و روایات داریم وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِيهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِينٌ ﴿النساء، ١٤﴾ این نه اینكه جعل وعید كرده، نه، نتیجۀ این حرمت و مخالفت را شارع در آیات دارد بیان می كند؛ وَ قُلِ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شٰاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْيَكْفُرْ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً ﴿الكهف‌، ٢٩﴾ أَ فَحَسِبَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبٰادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيٰاءَ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا جَهَنَّمَ لِلْكٰافِرِينَ نُزُلاً ﴿الكهف‌، ١٠٢﴾ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ سَعِيراً ﴿الفتح‌، ١٣﴾ إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ سَلاٰسِلَ وَ أَغْلاٰلاً وَ سَعِيراً ﴿الإنسان‌، ٤﴾ و امثال ذلك، نه اینكه جعل بكند در اوامر، نه، یعنی در اینها ارشاد به حكم عقل است، عقل حاكم است بر اینكه اگر كسی ترك بكند مستوجب عقاب است، نه اینكه شارع بیاید جعل بكند که من آمدم در این امری كه الان دارم انجام می دهم، توأم با این امر، وعید بر ترك را هم آوردم، اگر انجام ندهی چكارت می كنم، یك همچنین چیزی نیست.

سؤال: پس امر مولوی نداریم دیگر؟

جواب: بله؟

سؤال: اوامر مولوی نداریم دیگر؟

جواب: چرا نداریم؟ امر اصلاً همه اش امر مولوی است، امر مولوی یعنی الزام، ولی وعید بر ترك كجایش خوابیده؟ امر است یعنی برو انجام بده، تمام شد. عقل حاكم بر این است كه اگر تو انجام ندادی مستوجب عقاب هستی؛ اما اینكه شارع بیاید جعل داعی بكند همراه با الزام، این را شارع بگوید، الزامی است كه اگر انجام ندادی مستوجب عقاب هستی،حالا پس صلِّ. یعنی در صلِّ ای كه دارد القاء می كند به مخاطب، یكی الزام بر صلاة است، یكی هم وعید بر ترك است، نه، فقط الزام بر صلاة است، باید نماز بخوانی، باید این كار را انجام بدهی، شرب خمر را نباید بكنی، سرقت نباید بكنی، زنا نباید بكنی، نماز باید بخوانی، روزه باید بگیری، همین، دیگر اگر انجام ندادی فلانت می كنم، این دیگر در این امر نخوابیده. بنابر این آنچه كه محتوای برای صیغ است لولا مبادی كه ایشان ذكر كردند، فرض كنید كه امر عقیب الحذر یا از نهی بعد الامر یا ارشاد به اوامر و نواهی، غیر از این مبادی كه در اینجا هست محتوای عام صیغه در نبود اینها همان الزام بر فعل و الزام بر ترك است، این است، الزام، الزام غیر از بعث و زجر است، بعث و زجر در آن الزام است، بعث و زجر در همۀ صیغ است، بعث یعنی انجام بده، زجر هم یعنی انجام نده، حالا الزام بر انجام دادن و الزام بر ترك، این انتزاع عقل است عند فقد القرائن، وقتی قرینۀ بر ارشاد نداشته باشیم، وقتی قرینۀ بر اباحه در زمینۀ رفع توهّم حذر نداشته باشیم و امثال ذلك، الزام از باب حكم عقل است بر اینكه وقتی كه مولا امری را می كند مخاطب باید انجام بدهد، این انتزاع است، بله، انتزاع دیگری را هم خود عقل می كند که اگر انجام ندادی پدرت را هم در می آوریم، دیگر دست مولا نیست، خود عقل می آید انتزاع می كند، چطور اینكه در احكام عقلیه در تمام این موارد عقل همیشه حاكم است.

عقل حاكم است بر اینكه در صورتی كه... حالا می آید بحثش در اینجایی كه حكومت عقل است به جانب احتیاط و امثال ذلك، اصلاً احتیاط عقلی، این به جعل شرعی نیست، عقل حاكم است بر اینكه وقتی امری را مولا آورده و شما شك در شبهۀ مفهومیه دارید، حالا بعد می رسیم كه آیا در شبهۀ مصداقیه این طور است یا در شبهۀ مفهومیه، وقتی كه شما شبهۀ مفهومیه دارید، عقل این است كه وقتی كه امر مولا منجّز است در شبهۀ مفهومیه شما باید جانب احتیاط را انجام بدهید، یا عقل حاكم است در اینجا وقتی كه یك امری آمده، از باب احتیاط و از باب اشتغال شما باید برائت ذمّه پیدا بكنید، اینها همه احكام عقل است، شرع كه نیامده این حرفها را بزند، اینها همه از باب حكومت عقل است؛ بنابر این وعید بر فعل و وعید بر ترك، این مجعول شارع نیست. اشكال دوّم این است كه عند فقد القرائن و شك در اوامر ارشادی و اوامر مولوی اصل با حمل اوامر و نواهی بر مولویت است نه بر ارشادیت؛ این هم مسألۀ دوّم. دیگر این مطلب تمام می شود.

مسألۀ دیگری كه در اینجا هست این است که در ما نحن فیه، لا در اینجا آمده، لاضرر و لاضرار كه در اینجا به عنوان نفی و اثبات، ایشان در اینجا می فرمایند كه چون مورد، مورد اثبات و نفی است، در اینجا صرف نهی از ضرر یا نهی از انجام فعل، در اینجا غیر از او یك مسألۀ دیگر هم هست و آن این است كه چون به لسان نفی بیان می كند لاضرر و لاضرار! یا فرض بكنید در آن جاهائی كه به طبایع خارجی و اینها مربوط است، دارد نفی می كند این قضیه را خارجاً، وقتی كه دارد نفی می كند در اینجا اضافۀ بر آن نهی تحریمی، یك احكام دیگری را هم ضمناً می خواهد اثبات كند و آن احكام اجرائیه ای است برای جلوگیری از وقوع این طبیعت خارجی، یعنی با لسان نفی می خواهد بگوید یك همچنین طبیعتی در خارج وجود ندارد، چطوری وجود ندارد در حالی كه می بینیم وجود پیدا می كند؟ نه، با اینكه دارد می گوید وجود ندارد یعنی می خواهد جعل احكام برای جلوگیری از آن وجود خارجی بكند، وقتی كه می گوید لاضرر یعنی ضرری در خارج وجود ندارد، خب در حالتی كه وجود دارد، بنابر این با زبان بی زبانی شارع می خواهد بگوید من نمی گذارم این ضرر در خارج وجود پیدا بكند. نه تنها اینكه تو این ضرر را حق نداری در خارج ایجاد كنی، بلكه اگر هم بخواهی ایجاد كنی پدرت را هم در می آورم، ضرر و ضراری در خارج اصلاً نباید باشد، نیست، یك همچنین چیزی اصلاً در خارج نیست، اینكه می گوید در خارج نیست یعنی نمی گذارم این در خارج تحقق پیدا بكند، نه اینكه ضرر نرسانید به همدیگر، در خارج نیست، این لسان، لسان نفی طبیعت خارجی است، در یك چنین لسانی این به معنای جعل احكام اجرائیه است برای منع از تحقق این در خارج، وسائل اجرایی، وسائل قضایی، احكام قضایی، احكام اجرایی،كه جلوی این جعل را می گیرد. البته خب بعد ایشان می فرماید که نحوۀ اجرا و این حرفها بدست حاكم است و حالا بعداً می آییم می گوییم.

اما در اینكه ایشان فرمودند كه نفی و اثبات، یك همچنین مطلبی را می رسانند، این حرف هم محل اشكال است بخاطر اینكه در خیلی از این مسائل، جهت اجرایی وجود ندارد، فرض كنید كه من باب مثال لا ربا بین الوالد و بین الولد، البته در مورد ربا ما می توانیم بگوییم كه این ربا جزو طبایع خارجی نیست بلكه جزء احكامی است كه این احكام مجعوله است كه در بحث بعدی می آید می گوید. فرض كنید كه حالا یك طبیعتی مورد نظر شارع است كه مثلاً انجام ندهد، فرض كنید كه شرب خمر من باب مثال نداریم، در اسلام شرب خمر نیست، خب شرب خمر یك عمل خارجی است، یك طبیعت خارجی است دیگر، احكام جعلی كه نیست شرب خمر. اگر شارع من باب مثال آمد گفت شرب خمر در خارج نیست یعنی من وسائل اجرایی این را هم قرار می دهم؟ نه، فرض كنید كه یارو توی خانه اش شرب خمر می كند هیچ وقت شارع نمی آید جلوی این را بگیرد، بله خب در ملأ عام باشد تعزیر و این حرفها دارد؛ یا فرض كنید كه زنا در اسلام نیست با اینكه زنا یك طبیعت خارجی است، آیا معنایش این است حتّی اگر در منزل هم انجام دادی، در دید چیز انجام دادی باز من وسائل اجرایی دارم می آیم جلویت را می گیرم نمی گذارم انجام بدهی؟ نه حتّی در اینجا امر به كتمان هم داریم، اینكه گفته شده چهار تا شاهد باید بیاید و امثال ذلك، اینها امر به کتمان است كه شارع نمی خواهد این قضیه افشا بشود و در ملأ بیان بشود. لذا در مواردی هم که پیش می آمد شارع می گفت بابا برو اشتباه كردی و فلان، یادت رفته چكار كردی، دائم می خواهد ماست مالی كند قضیه را، نمی خواهد این قضیه را بیاورد بیرون و بعد هم جلویش را بگیرد.

عمر از دیوار خانۀ یارو بالا رفت تا داخل خانه را تماشا كند كه بعد هم یارو محكومش كرد كه تو غلط كردی از دیوار آمدی بالا و داخل منزل را تماشا كردی كه ما داریم شرب خمر می كنیم! اگر من یك گناه كردم تو سه گناه كردی وجلوی امیرالمؤمنین و بقیه محكوم شد.

اما اینكه ما بگوییم خود اثبات و نفی در اینجا یك محتوای خاص را می خواهد برساند كه جعل احكام و قضایا و وسائل اجرایی برای جلوگیری از این طبیعت در خارج باشد، نه، ما می توانیم بگوییم كه در خیلی از موارد ممكن است اثبات و نفی تعلق بگیرد به یك طبایعی در حالتی كه اصلاً منظور شارع جعل احكام مانعۀ از اجرای این طبیعت در خارج نخواهد بود. فرض كنید كه گفت لا شرب خمر فی الاسلام یا لا زنا فی الاسلام و امثال ذلک، اگر یك همچنین طبایع خارجی كه مردم رغبت دارند در آن یا انزجار دارند، اگر به لسان لا بیان شد این دلیل است بر اینكه وسایل اجرایی نیست. بله در اینجا این نكته است، همان طوری كه ما در آن مقدمّه آن روز عرض كردیم، اگر موضوعات از آن موضوعاتی باشد كه جنبۀ اجتماعی داشته باشد اینجا از باب حفظ نظام و عدم اختلال در نظام، شارع جعل احكام مانعۀ از اجرای اینها خواهد كرد و این اختصاص به اثبات و نفی دیگر ندارد. اگر لاضرر و لاضرار به صورت اثبات و نفی هم نبود باز در اینجا- البته بعداً هم عرض خواهیم كرد- خود آن نهی و خود نفس حكم، دلالت بر جعل احكامی كه مانع است از تحقق این امر خارجی و این طبیعت خارجی، خواهد كرد. چون خود حكم و موضوع از احكام و موضوعاتی است كه ارتباط اجتماعی دارد، این دیگر قضیۀ شخصی نیست، این دیگر قضیۀ زنا و شرب خمر نیست. مثلاً سرقت، اگر آمد گفت لا سرقة فی الاسلام چون جنبۀ اجتماعی دارد، ارتباط اجتماعی دارد، در اینجا باید قطعاً جعل احكام و مسائل قضایی كه جلوی این سرقت را بگیرد وجود داشته باشد. اگر آمد فرض كنید كه به ما گفت لاضرر و لاضرار، در اینجا قطعاً چون مسألۀ ضرر و ضرار، یك جنبۀ اجتماعی است در اینجا شارع باید وسایل اجرایی برای جلوگیری از این ضرر و ضرار را جعل بكند و الّا اگر جعل نكند اختلال نظام پیش می آید، آن یك مسألۀ دیگر است و در این صورت فرقی بین اثبات و نفی و بین امر و نهی نخواهد بود. بله اثبات و نفی، شدیدتر و به نحوۀ آكد این قضیه را اثبات می كند، آن یك حرف دیگر است اما اینكه ما بگوییم اختصاص به نفی و اثبات داشته باشد نه اینطور نیست.

این موضع اولی بود كه...، البته جای صحبت خیلی زیاد است در اینجا، منتهی ما این مسائل را به نحو تیتر وار و فشرده بیان می كنیم تا این كه فقط به همان محتوی برسیم و بگذریم. چون انشاءاللَه اگر خدا بخواهد می خواهیم تا قبل از این تعطیلات محرم و اینها، ما این بحث قاعده را دیگر تمامش كرده باشیم. از این نظر دیگر بیش از این ما روی این مسائل بحث نمی كنیم تا اینكه بتوانیم زودتر مطلب را به یك جایی برسانیم.

سؤال: ...؟

جواب: نخیر در اینجا از باب جعل می دانند. ببینید آن محتوایی كه آن از كلام استفاده می شود یك محتوای بالایی بود كه...، یكی هم ما یكون امراً اعتباریاً لا بدّ من جعله من قبل الشارع و هو الوعید علی الترك المقوم للوجوب كه بدون وعید برترک وجوب مقوّم ندارد در حالتی كه ما گفتیم نه، مقوّم دارد. خود الزامی كه عقل استفاده می كند لولا جعل شارع، خود الزام از ناحیۀ عقل است و آن مقوّم وجوب است. اولیاء و بزرگان و اینها بخاطر وعید بر ترك انجام نمی دهند، مقوّم وجوب، وعید نیست. اگر بگویند آقا نماز بخوانی باز ما تو را به جهنّم می بریمت، باز انجام می دهیم. مولا گفته باید انجام داد، تمام شد و رفت. و اینها حكایت از این می كند كه اینها مراتب تكلیف را اصلاً متوجّه نشده اند، اصلاً نمی دانند كه تكلیف مراتب دارد. در عین اینكه برای همه الزام است، برای آن یك جور است، برای این یك جور است، لذا امیر المؤمنین علیه السلام می گوید لا خوفاً من العقاب و لا شوقاً الی الثواب بل وجدتك اهلاً للعبادة، تلک عبادة التجار وعبادة العبید، در مورد خوف عبادة العبید است، در مورد...یعنی مرتبۀ تكلیف برای عبید این است، مرتبۀ تكلیف برای مردم همین تجار است، مرتبۀ تكلیف هم برای ما همین وجدتك اهلاً للعبادة، وعید بر ترك توی كار نیست. یعنی آنكه مقوّم وجوب برای حضرت است بل وجدتك اهلاً للعبادة، آن مقوّم وجوب است، آن كه مقوّم حرمت است وجدتك اهلاً‌ للاطاعة است، این است قضیه.

این اصول آن وقت می شوند اصول حوزوی، همین كه همه یك جور اما اگر نه، ما بدانیم كه مراتب تكلیف برای هر وضعی و برای هر شخصی تفاوت پیدا می كند، آن وقت آن جوری می شود كه ما تكلیف را به همه بتوانیم گسترش و سرایت بدهیم و جای اشكالی باقی نماند و الّا فرض كنید كه برای حضرت اگر وعید بر ترك هم برایش نباشد پس باید بگوییم برایش وجوب ندارد، پس ما باید رفع وجوب بكنیم! اینكه نمی شود. بگوییم نماز و اینها برای ائمّه علیهم السلام واجب نیست! خب این که صحیح نیست. بر همه واجب است. پس باید چطوری تأیید كنیم؟ در اینجا آن وقت این قضیه است كه اینها از این مسائل كه گذشتند نه اینكه وجوب دیگر برداشته شد، وجوب سر جایش است؛ حكم برای اینها در این مرتبه به این نحو است كه الزام است از ناحیۀ شارع و وعید بر ترك و اینها هم اصلاً نخواهد بود.

پس بنابراین این ولابدّ من جعله من قِبَلِ الشارع غلط است، این جعله من قبل الشارع، این از قِبَل عقل است. بله عقل انتزاع می كند برای هر فردی، عقل آنها انتزاع نمی كند، وعید بر ترك را هم انتزاع نمی كند، عقل آنها چه چیزی را انتزاع می كند؟ اهلیت عبادت را انتزاع می كند و لو بهشت و جهنّمی هم توی كار نباشد، اصلاً خدا گفت ما بهشت و جهنّم را بر می داریم، أمیرالمؤمنین علیه السلام دیگر عبادت نمی كند؟! اولیاء دیگر عبادت نمی كنند؟!

سؤال: این فرض است اما اگر اوامر را نگاه كنیم آیا أمیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا اگر...

جواب: شما آقا یكی را دوست داری، واقعاً دوست داری، بخاطر محبّت آن، بخاطر جلب محبّت آن می روی یك كاری را انجام می دهی بدون اینكه این شخص به شما هیچ گونه عوضی بدهد، پاداشی بدهد، فقط و فقط جلب محبّت اوست. آیا ما انجام نمی دهیم همچنین چیزی را در دنیا؟

سؤال: ما انجام می دهیم ولی اگر ترك بكند چی؟

جواب: چی؟

سؤال: عبادت را أمیرالمؤمنین علیه السلام ترك بكند

جواب: همین، ببیند كه مولا از او ناراحت می شود. همین ناراحتی مولا و لو وعید بر ترك هم نیست همین كه مولا می بیند این بنده اش به این امرش اطاعت نكرد این برای أمیرالمؤمنین علیه السلام قابل تحمّل نیست و لو جهنّمی هم در كار نباشد. ما این طور هستیم، آنها این طور نیستند.

سؤال: [ارتکاز] ذهنی آقایان هم این است كه دیده اند هرجا اوامر مولوی هست بعدش هم خوف از عقاب است لذا این را تسری داده اند در همه

جواب: بله، اصلاً اینها برداشتشان از اوامر این است كه اصلاً اوامر آمده برای بهشت و جهنّم، اصلاً برای این آمده در حالی كه اوامر و نواهی فقط برای تقرّب آمده، بهشت و جهنّم و اینها، یكی از مراتب این است. در آنجا فقط خود ذات مطلوب است نه اینكه آثار ذات مطلوب باشد، آنجا...، اینها این چیزها سرشان نمی شود.

سؤال: فرمودید نسبت به این قضیه كه عرف استنباط وعد و وعید می كند با ملاحظه با آن مناسبات مبادی یا ...

جواب: در هر موردی عرف خودش یك انتزاعی دارد.

سؤال: عقل

جواب: عقل همان عرف است دیگر منظور، منظور من از عرف نه اینكه بقّال و قصّاب، عقل در اینجا حاكم است. شما در یك موقعیتی هستید، در یك وضعی هستید می بینید اگر انجام ندهید مستوجب عقاب هستید، بعد از این مرحله عبور می كنید بعد عقل شما یك حكم بالاتری را در اینجا می كند؛ آن وقت دیگر در اینجا مسألۀ عقاب و مسألۀ ثواب نیست؛ اینجا مسأله، مسألۀ قرب است، دیگر اصلاً عبادت برای بهشت و جهنّم نیست، فقط عبادت آنجا برای تقرّب است، آن عقل دیگر در آنجا حكم می كند كه اگر انجام ندادی قربتی هم توی كارت نیست. آن فرق می كند

سؤال: عقل در هر مرحله ای یك حكمی دارد؟

جواب: بله در هر مرحله ای عقل یك حكمی دارد، بله درست است و اصلاً مسأله این است كه جعل شارع نیست، آخر ایشان دارند می گویند در این صورت جعل بشود! جعلی توی كار نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله، ایشان هم لذا می گویند دیگر، ایشان می گویند بر خلاف اصولیون، این اوامر و نواهی دلالت بر ارشاد می كند نه بر مولوی. حرف، حرف اصولیین صحیح است دیگر.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد